

یادبود

درگذشت تئاتری قدیمی



• دکتر حسینعلی طباطبایی درگذشت، او در سال ۱۳۱۱، در دروازه شمیران تهران، در خانواده‌ای فرهنگ‌دوست و تحصیل‌کرده به دنیا آمد. او دوره ابتدایی را در دبستان چهل‌ویک و تحصیلات متوسطه را

در دبیرستان‌های علمیه و دارالفنون گذراند. دکتر طباطبایی سپس در سال ۱۳۲۰ به دانشگاه تهران رفت تا در رشته زبان و ادبیات فرانسه آموزش ببیند. یک سال بعد او در کنکور دانشکده دندان‌پزشکی دانشگاه تهران نیز پذیرفته شد و هم‌زمان به تحصیل در دو رشته و نیز کار در اداره هنرهای دراماتیک پرداخت. در این اداره بود که حدود ۴۰ نمایش‌نامه تک‌پرده‌ای را از فرانسه ترجمه کرد. این نمایش‌نامه‌ها در تلویزیون و وقت به صورت زنده و به کارگردانی و بازیگری کسانی مانند عباس جوانمرد و عزت‌الله انتظامی، علی نصیریان، جمشید مشایخی، فخری خوروش و... اجرا شدند. دکتر طباطبایی در سال ۱۳۴۳ برای گذراندن دوره کارگردانی تئاتر به پاریس اعزام شد و هنگام مراجعت به مدیریت تئاتر نوبینا سنگلج منصوب شد. او سپس در سال ۱۳۴۶ برای گذراندن دوره خارج از مرکز به دفرول و سپس به اهواز منتقل شد، اما هنوز علاقه اصلی او تئاتر بود. ورود او به اهواز هم‌زمان با تشکیل کلاس‌های تئاتر در اداره فرهنگ و هنر این شهر بود و بلافاصله دعوت به کار شد. در طول هشت سال کار در این اداره و تشکیل گروه تئاتر کوچک، چندین نمایش‌نامه از نویسندگان ایرانی و خارجی به کارگردانی او روی صحنه رفت که می‌توان از آن میان به: سیزیف و مرگ، رستم و سهراب، مرسک‌ها و ... اشاره کرد. در این دوران تئاتر خوزستان بسیار شکوفا بود و بسیاری از هنرآموزان آن دوره، اکنون از کارگردانان و بازیگران حرفه‌ای عرصه نمایش و سینما هستند. بعد از هشت سال، دکتر طباطبایی به تهران بازگشت و به دعوت بهرام بیضایی (رئیس وقت دپارتمان تئاتر دانشکده هنرهای زیبا) به تدریس در این دانشکده پرداخت. ثمره مکتوب این سال‌ها، ترجمه حدود ۵۰ نمایش‌نامه، یک کتاب تحقیق و نگارش چند نمایش‌نامه است. در سال ۱۳۷۸ خدمات دکتر حسینعلی طباطبایی مورد تجلیل قرار گرفت و در سال ۱۳۷۹ تندیس نوزدهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر به او اهدا شد. در سال ۱۳۹۳ دومین تندیس جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر به او ادا شد.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه « ۲۶ مرداد ۱۳۹۸ ۱۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۰ ۱۷ آگوست ۲۰۱۹ »
سال شانزدهم • شماره ۳۵۰۲ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸ • اذان مغرب ۲۰:۱۱ • اذان صبح فردا ۴:۵۴ • طلوع آفتاب ۶:۰۲

روزنفرها

کارتون خواب

ولادیمیر کاز انوفسکی



روایت

باشد که گوش شنوایی پیدا شود

ناآشنا برده می‌شود تا ساماندهی شود. اسم و آدرس محل مهم نیست. دلهره و ترس ناشی از فردایی مهم‌تر از دیروزش همه وجودش را فرا می‌گیرد و جسم و روشش را می‌آزارد. شاید روزی پدر و مادرش در دوردست‌ها از فقر و فلاکت، جگرگوشه خود را فروخته‌اند و حالا از این بچه بی‌سرپرست انتظار دارند خانواده‌اش بیاید و در قبال آزادی او تضمین دهد یا شاید با رد مرز برای مدتی از شر این کودک دور باشد! کسی نیست به ما پاسخ دهد که تعهد والدین چه مشکلی از کودک را حل می‌کند؟



زهره جوهرچی: کودک کار کسی است که ساعت زیادی از شبانه‌روز را در خیابان یا مکان‌های سر بسته و گاهی مشاغل سخت و خطرآفرین سر می‌کند؛ بدون آنکه کودکی کند و کار او مانع رشد همه‌جانبه او می‌شود. علاوه بر کار، به نظر دکتر میثم اسماعیلی، انواع بیماری‌ها مانند هیپاتیت، ایدز، کزاز، حبسه، سالتک پوستی، انگل‌های روده‌ای، اسهال خونی و دیسک کمر آنها را تهدید می‌کند.

فقر، بی‌کاری، حاشیه‌نشینی، مهاجرت، طلاق والدین، اعتیاد و... عواملی هستند که کودک را به کار اجباری وامی دارند. ۸۰ درصد این کودکان از اتباع خارجی هستند. برخی از این کودکان را قاچاقچیان از افغانستان (به طور عمده) به ایران می‌آورند. حدود ۹۰ درصد این کودکان در پایان روز نزد خانواده‌های خود باز می‌گردند. فریاد خاموش کودک کار قلب انسانیت را به درد می‌آورد. سال‌ها با حسرت داشتن یک خانواده بسامان، اسباب‌بازی، تفریح، غذای گرم و کافی، لباس و مسکن مناسب به سر برده و در چهارراه‌ها آزار و تحقیر مردم دلش را شکسته است و ناگهان به مکانی

«نگاهی عمیق و فلسفی به پاره‌های مسائل فرهنگی، هنری، اقتصادی، اجتماعی و با احتیاط، سیاسی»!

تقدیر چنین بوده است که دو، سه‌ماهی پیش از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت دکتر مصدق، به دنیا بیایم و زندگی‌ام با این واقعه گره بخورد. از اوان نوجوانی حس غریبی نسبت به مصدق پیدا کرده بودم؛ به این دلیل که نقل مجلس و نقل محفل پدرم در شب‌نشینی‌های خانوادگی و غیرخانوادگی، حکایت مصدق بود و کودتا که پدرم «کودتا» با فتح د می‌گفت. او که در سال کودتا همراه چند نفر دیگر از هم‌ولایتی‌ها و هزاران نفر از سراسر کشور در تهران کارگری می‌کرده است، همواره از دو نفر در این ماجرای تلخ تاریخی حکایت می‌کرد؛ نخست دکتر حسین فاطمی که نابینی بود –یعنی هم‌شهری من–؛ شجاع‌مردی که از دوران دبیرستان قهرمان اصلی زندگی من شد و دیگری «محمود»؛ پسوند «و» به نشانه معرفه است؛ یعنی همان محمودی که همه می‌شناختند. این محمودو مرد میان‌سالی بود با قد بلند، موهای آشفته جو کندی و کمی تا قسمتی ملنگ یا مشنگ که دوسوم سال را در تهران می‌گذراند و خدمتکار خانوادگی پیرنیا (خاندان بزرگی در ناین که در تاریخ معاصر نقش برجسته‌ای داشته اند) بود و یک‌سومش را هم در ولایت سیری می‌کرد؛ بی‌قید و رها. از آنهایی که ابایی ندارند در جلوی جمع باد معده را با بلندترین صدای ممکن سر دهند و باکشان نباشد که زنی اگر از کنارش عبور کند، بگوید «خاک تو سرت مرتیکه» و او همراه با خنده، یکی دیگر هم ول کند. به هر حال، محمودو آدم خاصی بود. اما روایت پدرم از او؛ می‌گفت هر دو همراه با هزاران نفر از مردم از دو روز پیش از کودتا در خیابان‌های تهران زنده‌باد مصدق می‌گفته‌اند و دور تا دور خانه مصدق در محاصره‌شان بوده اما روز ۲۸ مرداد که کرومیت روزولت موفق می‌شود خبر سقوط دولت ملی مصدق



احمد طالبی‌نژاد

آینه‌های محدب*-۴

چرا نمی‌شود؟

به مناسبت سالروز کودتای ۲۸ مرداد

این شهر کوچک حاشیه کویری، در محاق دربار افتاد و هیچ کس خبری از او نمی‌گرفت. دل مردم هر چهار سال یک بار به همین زنده‌باد مرده‌بادها خوش بود و حتی کسسی نمی‌پرسید چرا آقای وکیل طی این همه سال نمایندگی، یک بار هم برای سرکشی به حوزه انتخابیه‌اش قدم رنجه نمی‌فرماید؟ قلعه مصباح متعلق به مصباح فاطمی، برادر بزرگ دکتر فاطمی که در واقع بنیان‌گذار روزنامه باختر در اصفهان بود و همو هم بود که حسین جوان را به عرصه خبرنگاری و سپس سیاست و مبارزه کشاند، سال‌های سال مثل قلعه سستگباران در داستان امیر ارسلان، در یکی از خیابان‌های خلوت شهر خوندنمایی می‌کرد و هیچ کس اجازه ورود به آن را نداشت. مصباح بعد از کودتا خود را به دستگاه حکومتی واگذاشت و حتی اقدامات برادرش را محکوم کرد و به همین دلیل کم‌وبیش نزد خردمندان شهر منفور بود. باری، محمودو دو، سه دهه پیش مرد و چیزی از خود باقی نگذاشت جز همین حکایت ششل زن دکتر مصدق و بادهای مدام معده به‌ویژه هنگام راه‌رفتنش که هنوز هم در یاد سالمندان باقی مانده و این‌جوری است که گوشه‌هایی از تاریخ پنهان می‌ماند و فراموش می‌شود. دو سال پیش از یک هم‌شهری نسبتاً جوان که مهندس پرآدم شرکت نفت است و به اقصی نقاط جهان سفر مجانی کرده، پرسیدم می‌دانی دکتر حسین فاطمی کی بود؟ پاسخ داد فکر می‌کنم یکی از شهدای جنگ بوده، چون اسمش را روی خیابان گذاشته‌اند و البته به او بابت این ناآگاهی حق دادم. مگر درباره این روزنامه‌نگار شجاع در رسانه‌های عمومی چقدر گفته و نوشته شده است؟ دو سال پیش طرح فیلم‌نامه‌ای با نام «خیابان فاطمی» را به یکی از نهادهای سینمایی دادم که در وهله نخست خیلی مورد استقبال مقام مربوطه قرار گرفت و حتی درباره اینکه کارگردانش چه کسی باشد، صحبت کردیم؛ اما پس از یکی، دو ماه همان مقام مسئول در تماسی ظریف خبر داد که نمی‌شود. چون اگر بخواهیم فاطمی را مطرح کنیم، باید دکتر مصدق را هم مطرح کنیم و می‌دانی که نمی‌شود.

و من واقعاً نمی‌دانم چرا نمی‌شود؟

رسانه

آقای وزیر! لطفا ۲ ساعت تأمل کنید

به جزئیات تخلفات، خودتان هم به راحتی از کنار آن بگذرید. اجازه دهید صراحتاً بگویم که از این واکنش، نه من که خیلی‌ها مثل من نامید شدند. ۲- کسانی که این تخلفات را مرتکب شده‌اند، چه خطایشان سهوی بوده باشد چه عمدی، چه قانونی چه غیرقانونی، همگی در همان پست‌هایی که بوده‌اند همچنان حضور دارند. درست است که برخی‌شان ترفیع هم پیدا کرده‌اند اما پدنه اصلی‌ای که این تخلفات در زمان آنها روی داده است، همچنان هم تصمیم‌گیر موضوعی هستند که این روزها عملکردشان با انتقاد و اعتراض زیادی روبه‌روست. چگونه توقع داریم ما از دستورالعمل شما رضایت حتی از نوع نسبی آن داشته باشیم در حالی که می‌دانیم مجری این دستورالعمل همان افرادی هستند که تاکنون هم بوده‌اند و دفتر مدیریت عملکرد بر تخلفاتشان مهر تأیید زده است؟ ۳- تخلفاتی است که دفتر مدیریت عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بر آن صحه گذاشت، جلگلی یک منشأ داشتند. جناب آقای صالحی! کافی است دو ساعت وقت بگذارید و مؤسسات، شرکت‌ها و آدم‌هایی را که در این چرخه فساد و رانت سهیم بوده‌اند، کنار هم بگذارید و خط و ربط‌ها را ببینید. باور بفرمایید ارتباط آن‌قدر روشن است که خودتان خیلی سریع همه چیز را درمی‌یابید. خواش می‌کنم دو ساعت وقت بگذارید. نتایج این تأمل دوساعته را هم با ما در میان نگذارید، فقط دو ساعت تأمل کنید.

۱- حتماً تصدیق می‌فرمایید که «شاه‌کلید» گزارش دفتر مدیریت عملکرد، «تخلف» بود. تخلفی که درست است در گزارش به جزئیات، اعداد و ارقام آن اشاره‌ای نشده بود اما هر چه بود، تأیید این نکته بود که در پرداخت یارانه‌ها تخلفاتی به وقوع پیوسته است. دفتر مدیریت عملکرد وزارت تحت امر شما صراحتاً عنوان کرد که: «یکی از معیارهای تعیین‌کننده در میزان تخصیص یارانه‌ها و حمایت‌های موجود، شمارگان تشریات است که متأسفانه سازگار لازم برای راستی‌آزمایی شمارگان اعلامی توسط تشریات پیش‌بینی نشده است که این موضوع زمینه‌ساز بروز برخی تخلفات می‌شود؛ کم‌اینکه با بررسی میدانی توسط همکاران این دفتر مشخص شد در مواردی اطلاعات ارائه‌شده توسط برخی از تشریات با واقعیت سازگار نیست». حال پرسش من از شما این است: چرا به راحتی از کنار تخلفات معاونت مطبوعاتی در دوره‌ای خاص گذشتید؟ مگر شما هیئتی را برای بررسی اعتراض‌ها تعیین نکرده بودید و مگر آن هیئت بر وقوع تخلفات صحه نگذاشت؟ پس چگونه شد که این همه آسان از کنار آن تخلفات زیرمجموعه‌تان گذشتید و تنها یک‌سری وعده برای آینده دادید؟ توقع من به عنوان یک روزنامه‌نگار از جنابعالی اصلاح عالی‌ترین مقام وزارت ارشاد این بود که حتی گزارش دفتر مدیریت عملکرد را هم به چالش بکشید و از آنها عدد و رقم و میزان تخلفات را بخواهید نه اینکه بدون اعتراض به کیفی‌بودن این گزارش و عدم اشاره



پژمان موسوی

ماجرای یارانه‌های مسئله‌دار به تشریات بی‌نام‌ونشان که حدود یک ماه است روزنامه‌نگاران، اصحاب رسانه و افکار عمومی را با یک علامت سؤال بزرگ درباره نحوه و چگونگی تخصیص یارانه‌های مطبوعاتی مواجه کرده است، هفته گذشته و در پی دستور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وارد مرحله تازه‌ای شد. سیدعباس صالحی که حدود سه هفته پیش و در پی اعتراض‌ها به توزیع پراهمام و مسئله‌دار یارانه‌های مطبوعاتی، دفتر مدیریت عملکرد وزارتخانه متبوعش را مسئول بررسی این موضوع کرده بود، اوایل هفته گذشته و به دنبال انتشار بررسی‌های این دفتر، دستورالعملی را برای اصلاح رویه‌ها در پرداخت یارانه‌های مطبوعاتی خطاب به معاون مطبوعاتی خود صادر کرد. دستورالعملی که بعد از انتشار، حتی خوشبین‌ترین‌ها را هم راضی نکرد و جلگلی با یک تردید اساسی با این دستورالعمل برخورد کردند. جناب آقای صالحی! البته که اراده شما برای اصلاح رویه‌های موجود ستودنی است اما اجازه دهید این دستورالعمل را خوشبینانه تفسیر نکنیم. نه اینکه نمی‌خواهیم خوشبین باشیم؛ نه! این بدبینی دلایلی دارد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

مغزخواری

شاید ترساک به نظر برسد اما ممکن است واقعا یک روز اینترنت، مغز ما را بخورد. از غلوآمیزبودن این جمله که بگذریم، واقعا به این نکته فکر کرده‌اید که استفاده روزمره از اینترنت و دلبستگی بی‌حد ما به فضای مجازی با مغزمان چه می‌کند؟! اینترنت کمتر از سه دهه است که به زندگی ما وارد شده و تأثیر زیادی بر روابط انسانی و نقل و انتقال اطلاعات گذاشته است؛ با این همه دانشمندان هنوز نمی‌دانند تأثیر دنیای آنلاین بر مغز ما چگونه است؟ یک بررسی تازه تلاش کرده است به این پرسش، پاسخ دهد.

این بررسی که توسط محققان پنج دانشگاه در ایالات متحده، انگلستان و استرالیا انجام شده، می‌گوید تجربیات و درس‌هایی که از استفاده از اینترنت به دست می‌آوریم، می‌تواند تأثیر بسزایی بر تغییرات ساختاری و توانایی مغز در طول زمان داشته باشد. اما بخش وحشتناک ماجرا این است که مدام فراموش می‌کنیم «کودکان در معرض خطر بیشتری قرار دارند.» شناسایی و درک این تغییرات در کودکان و بزرگسالان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا هنوز مغز آنها در حال رشد است. به گزارش ایرنا نباید به همین دلیل

اتفاق

انجام چند کار آنلاین توجه و تمرکز افراد را مختل و آنها را درگیر حواس‌پرتی جدید می‌کند. «جوزف فی» کارمند ارشد اینس پژوهش می‌گوید: «جریان بی‌حد و اندازهای از اعلان‌ها (نوتیفیکیشن‌ها) از طریق اینترنت، ما را به سمت توجه مداوم تشویق می‌کند». همچنین آنها در بررسی‌هایشان متوجه شدند در حالی که نسل‌های قبلی مجبور بودند واقعیت‌های زندگی روزمره را به ذهنشان بسپارند، انسان‌های مدرن اکنون می‌توانند محتوای واقعی را به اینترنت منتقل کنند. این نکته در واقع ممکن است مزایایی برای مغز به همراه آورد و این اجازه را می‌دهد تا افراد روی دیگر وظایف و اهداف بلندپروانه‌شان متمرکز شوند. به این ترتیب در واقع شما برای ذخیره اطلاعات، کمتر از مغزتان کار می‌کشید. پژوهشگران دریافته‌که مغز تعامل آنلاین را به روشی غافلگیرکننده نسبت به زندگی واقعی پردازش می‌کند. محققان می‌گویند این ممکن است برای افراد مسن که با احساس انزوا روبه‌رو هستند مفید باشد اما به نظر می‌رسد پیامدهای اجتماعی تعامل آنلاین برای جوانان بیشتر است. آنها در تعاملات فضای اینترنت بیش از سایرین در معرض هیجانات، اضطراب‌ها، فشار همسالان و احیاناً طردشدگی قرار می‌گیرند.